

هو العليم

بررسی حدیث رفع (3)

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و هشتاد و سوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در حدیث رفع بود و اینکه فقراتی که در حدیث رفع هستند ناظر بر معنا و مفهوم غیر اختیاری بودن فعل مکلف نسبت به **مکلف به** و **مأمور به** هستند یا اینکه نهایت کلفت و نهایت مشقت در اتیان فعل **مکلف به** است؛ یا غیر اختیاری یا نهایت مشقت. بنابراین منظور از «**ما لا یعلمون**» در این فقرات، عدم علم نسبت به حکم و جهل در شبهات حکمیه - که عبارت است از فقدان دلیل و اجمال دلیل و تعارض ادله - نیست؛ بلکه منظور از «**ما لا یعلمون**» در اینجا به معنای «**ما لا یلتقنون**» است.

عرض شد آیه شریفه که می فرماید:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾^۱

دیروز عرض شد که منظور از خطا و نسیان چه چیزی است و منظور از «**إصر**» چیست. در آیه دیگر می فرماید: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَآلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَىٰ هُمْ﴾^۲ که «**إصر**» با صاد به معنای ثقل و مشقتی است که بر امم گذشته به واسطه تکالیفشان بر آنها بود و عقوباتی که... تلمیذ: ابتدائاً بود یا عقوبتاً بود؟

استاد: حالا عرض می کنم. به واسطه ظن یا به واسطه خطا و نسیان و امثال ذلک خداوند متعال عقوباتی را در این دنیا برای آنها مدنظر داشت. اینها همه «**إصر**» بودند. در روایت هم داریم که اگر شخصی گناهی می کرد و یک ذنبی را مرتکب می شد، می بایست مائة سنین توبه کند یا خمسین یا ثمانین سنة توبه داشته باشد.^۳ برحسب اختلاف مراتب ذنب، مراتب توبه و مدت و عمل توبه تفاوت داشت. خداوند این «**إصر**» را از این امت برداشته است؛ یا مجازات هایی که به واسطه بعضی از گناهان برای افراد در امم گذشته پیدا می شد که ﴿فَتَوْبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^۴ در اینجا چنین عقوبت و كفارة ذنب قطعاً در امت رسول خدا نیست و روایت هم بر این مسئله دلالت دارد که خداوند به رسولش در شب معراج می فرماید:

كَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ يَتَوَبُّ أَحَدُهُمْ مِنَ الذَّنْبِ الْوَاحِدِ مِائَةَ سَنَةٍ أَوْ ثَمَانِينَ سَنَةً أَوْ خَمْسِينَ سَنَةً ثُمَّ لَا

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. نورملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۵۰.

«و زنجیرها و غل ها و بارهای سنگینی را که بر آنان حمل می شده است از آنان برمی دارد.»

^۳ الاحتجاج، ج ۱، احتجاجه علیه السلام على اليهود من ابحارهم ممن قرأ الصحف و الكتب في معجزات النبي صلى الله عليه و آله و سلم، و كثير من فضائله، ص ۲۱۰.

^۴ سوره بقره (۲) آیه ۵۴.

أَقْبَلُ تَوْبَتَهُ دُونَ أَنْ أُعَاقِبَهُ فِي الدُّنْيَا بِغَفْوَةٍ وَ هِيَ مِنَ الْإِصْرِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ وَ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِكَ لَيُذْنِبُ عَشْرِينَ سَنَةً أَوْ ثَلَاثِينَ سَنَةً أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ يَتُوبُ وَ يَنْدِمُ طَرْفَةَ عَيْنٍ فَأَغْفِرَ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ^١

این «إصر» در اینجا برداشته شده و خداوند این امت مرحومه را مشمول این لطف و عنایت خودش قرار داده است.

مفهوم خطا و نسیان از دیدگاه علامه طباطبایی

در این آیه و در این فقره عبارت‌هایی هست که باید مورد تأمل قرار بگیرد و حالا که وارد این بحث شدیم بهتر است که یک قدری بیشتر ادامه بدهیم؛ یکی خطا و نسیان است که این خطا و نسیان همان‌طوری که خود مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - در المیزان می‌فرمایند که خطا و نسیان از افعال غیر اختیاریه است و همین‌طور تکلیف به عدم **ما لا یطاق** این تکلیف - تکلیف ابتدایی - **مِنَ اللَّهِ تَعَالَى** مذموم است.^۲ ایشان به یک نحوی این خطا و نسیان را توجیه می‌کنند؛ به یک قسمی این را توجیه می‌کنند و می‌فرمایند که منظور از خطا و نسیان نفس خطا و نفس نسیان نیست؛ بلکه منظور عبارت از مقدمات خطا و نسیان است؛ یعنی مقدمات اختیاری که انسان مقدماً بعضی از کارهایی را انجام بدهد که منع از خطا کند، منع از نسیان کند. به عبارت دیگر در اینجا خطاب متوجه اسباب دافعه خطا و نسیان شده است، نه به نفس خطا و نسیان؛ چون نفس خطا و نسیان از امور غیر اختیاری است و محال است که عقاب و مؤاخذه بر امور غیر اختیاریه متعلق شود. بنابراین منظور از آیه این است که **«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا بِقُصُورِنَا عَنِ الْأَسْبَابِ الْمَانِعَةِ عَنِ الْخَطَا وَ النِّسْيَانِ**، ایشان اینجا را به این کیفیت به اصطلاح توجیه می‌کنند. و منظور از حدیث رفع هم که **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ»**^۳ باشد این است که همین خطا و نسیانی

^۱ الاحتجاج، ج ۱، احتجاجه علیه السلام على اليهود من أحبارهم ممن قرأ الصحف و الكتب في معجزات النبي صلى الله عليه و آله و سلم، و كثير من فضائله، ص ۲۱۰.

ترجمه: «گذشتگان، در صورت ارتکاب یک گناه، صد سال یا هشتاد سال و یا پنجاه سال توبه می‌کردند با این حال توبه‌شان را نمی‌پذیرفتم تا آن‌ها را در دنیا عقاب ننمایم. این هم از گرفتاری‌های آن‌ها بود که از امت تو برطرف نمودم. یک نفر از امت تو بیست یا سی یا چهل و یا صد سال گناه می‌کند سپس در یک لحظه توبه نموده و پشیمان می‌شود و من همه آن گناهان را می‌بخشم.» (محقق)

^۲ المیزان، ج ۲، ص ۴۴۵.

^۳ الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب ما رُفِعَ عَنِ الْأُمَّةِ، ص ۴۶۳، ح ۲:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ التَّهْدِي رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: **وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالِ الْخَطَا وَ النِّسْيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا أُضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا أُسْتُكِرَ هُوَ عَلَيْهِ وَ الطَّيْرَةُ وَ الْوَسُوسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدِ مَا لَمْ يُظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ**» ترجمه: «محمد بن أحمد التَّهْدِي از امام صادق علیه السلام

که در «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا» هست منظور طبعاً همان جا است و معنایش این است که آن خطا و نسیانی که انسان در تحقق آن مقصّر باشد و آن اسباب دافعه و مانعه را انجام ندهد که جلوی او را بگیرد، آن وقت در این صورت مشمول مؤاخذه خواهد شد. بنابراین قضیه به «الاضطرار بِالْاِخْتِيَارِ لَا يُنَافِي الْاِخْتِيَارِ» برمی گردد؛ مثل اینکه اختیاراً شما می دانید و در حال اختیار می دانید که اگر به این بیابان بروید، دچار مجاعه و مشرف به موت خواهید شد و دیگر در آن صورت **أَكْلَ مَيْتَةٍ** و شرب خمر و احکام ثانویه مجاز است. از آن اوّل یک شیشه خمر در جیبتان می گذارید و بعد می روید در بیابان، می روید می روید آن قدر تا اینکه خوب مشرف بر موت شدید و جواز بر شرب خمر هم هست و یا علی! دیگر این اضطرار بالاختیار است.

مثل اینکه آن هرّه و گربه منزل آمده بود و یک کیلو گوشت شخص را خورد. گفت که یک کیلو گوشتم را خورده ای، باید تو را بخورم ولی این طوری حرام است باید اوّل حلال کنم بعد بخورم! گربه را داخل کیسه گذاشت و در بیابان رفت، آن قدر رفت تا اینکه مشرف بر موت شد. گفت که حالا حلال شدی! سر گربه را برید و.... خطا و نسیان نسبت به این به واسطه تحقق و عدم تحقق اسباب مانعه در اینجا ذنب بر مکلف خواهد بود.

تأمل در نظر علامه طباطبائی

اما آنچه که نسبت به این قضیه به نظر می رسد این است که علیّیّ حال در خیلی از مواقع و در بسیاری از مواقع این خطا و نسیان اصلاً نه اسبابش در اختیار انسان است و نه معنا دارد که این در اینجا مورد نظر باشد، اگر قرار بر این باشد که شخص عالماً و عامداً در اینجا کوتاهی و اهمال کرده و نسبت به اتیان **مأموریه** سستی و تساهل کرده است و بعد موجب خطا و نسیان شده است این حکم، حکم مغرض و معاند است و حکم خاطی و معتمد در اینجا بر او بار می شود. اگر نه، این خطا و نسیان از روی عمد نبوده که مشمول «الاضطرار بِالْاِخْتِيَارِ لَا يُنَافِي الْاِخْتِيَارِ» باشد و این از روی سهو بوده و کوتاهی نکرده است، این در این صورت باز نسیان معلول برای دفع عدم اسباب مانعه از خطا و نسیان نیست؛ بلکه یک «أَمْرٌ خَارِجٌ أَمْرٌ نَفْسِيٌّ لَا يَتَعَلَّقُ بِاِخْتِيَارِ الْمُكَلَّفِ»، این مشمول این آیه نخواهد شد.

بله، لسان این آیه شریفه یا لسان روایت آبی از این است که این نسیان و خطا مختص به مواردی باشد که آن موارد از موارد تقصیر است، این آبی نیست. «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»؛ اگر نسیانی از ما پیدا شد و خطایی از ما پیدا شد ما را نگیر؛ نه اینکه نسیان **عن عمد**، خطا **عن عمد** پیدا بشود ﴿لَا

[نقل کند] که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه خصلت از اتمم برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان بیچاره باشند، آنچه به زور بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه درباره اندیشه در آفرینش، حسد تا با زبان یا دست آشکار نشود. (محقق)

تَوَاخِذَنَا﴾، این اصلاً معنا ندارد که نسیان **عن عمد** را بگوید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا﴾، نسیان غیر عمد که اشکالی ندارد اصلاً لازم نیست از خدا خواسته شود.

بله، یک روایت داریم که این روایت را در احتجاج نقل می کنند که آن روایت نسیان و خطا را متوجه نسیان و خطایی می کند که مکلف خیلی توجهی ندارد و من باب مثال اهمال می کند و آن طور که باید تحفظ ندارد. اگر کسی نسبت به یک قضیه تحفظ داشته باشد نسیان هم عارض نمی شود؛ ولی اگر تحفظ و اهتمام نداشته باشد در آنجاست که این نسیان و خطا پیدا می شود. مثلاً آیا تابه حال شده که در یک امر بسیار مهم که خیلی مهم است برای شخصی نسیان پیدا شود یا خطا کند؟! فرض کنید در یک امر خیلی مهم می خواهد مسافرتی برود - نه مسافرت عادی مثل قم به طهران - می خواهد خارج از کشور برود و از آن طرف هم باید ساعت هشت طهران باشد، این باید اذان صبح بیدار شود و مسافرتش را ترتیب بدهد و اصلاً شب تا به صبح نمی خوابد تا اینکه بیدار شود و مسافرت برود یا دوتا ساعت می گذارد که زنگ بزنند بیدار شود؛ چون اهتمام دارد. آن وقت با چنین اهمی اگر نسیان پیدا شود، قطعاً این مسلوب الاختیار است؛ ولی اگر نه، در چنین مسافرتی ساعت نگذارد و همین طور بخوابد و بعد هم یک دفعه بیدار شود و ببیند که ساعت هشت است، بعد به او می گویند که چرا نیامدی؟ می گوید که خوابیدم و بیدار نشدم. می گویند که خوابیدی؟! چرا ساعت نگذاشتی؟! عرف و عقلاء در اینجا مذمت می کنند. در امور مهمه اگر شخص تحفظ نداشته باشد سیره عقلائی بر مذمت است؛ ولی اگر نه فرض کنید می خواهد طهران برود و کاری انجام بدهد و بیاید و کارش هم کار عادی است و خیلی کار مهمی نیست، اگر نرفت عقلاء مذمت نمی کنند؛ بلکه می گویند که یک مسافرت عادی است و یک کار عادی است و در اینجا ساعت هم بالای سرت نگذاشتی، نگذاشتی.

بیان روایتی از احتجاج در تفسیر نسیان و خطا

حالا نسبت به این نسیان و مؤاخذه ای که در اینجا هست، یک روایتی داریم که با آن روایت ما مجبوریم که این آیه را در اینجا به یک نحوی توجیه کنیم. آن روایت، روایت صحیح است که در احتجاج طبرسی هست. پیغمبر به خدا عرضه داشتند:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَسْتُ أُوَاخِذُ أُمَّتَكَ بِالنِّسْيَانِ وَالْخَطَا لِكِرَامَتِكَ عَلَيَّ وَكَانَتِ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحَتْ عَلَيْهِمْ أَبْوَابُ الْعَذَابِ وَقَدْ رَفَعْتَ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ وَكَانَتِ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا أَخْطَئُوا بِالْخَطَا وَعَوِّبُوا عَلَيْهِ وَقَدْ رَفَعْتَ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ لِكِرَامَتِكَ عَلَيَّ.^۱

^۱ الاحتجاج، ج ۱، احتجاجه علیه السلام علی اليهود من أخبارهم ممن قرأ الصحف و الكتب فی معجزات النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و کثیر من فضائله، ص ۲۱۰.

ترجمه: «[خدا فرمود: از من بخواه] عرض کرد: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا﴾ إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» فرمود: به سبب مقام تو در نزد

در اینجا به همین کیفیت می‌توانیم معنا کنیم که چون در بعضی از موارد خطا و نسیان، ممکن است تحفظ بر آن نباشد و آن شدت اهتمام نباشد؛ ممکن است فرض کنید که نماز انسان فوت شود و آدم بگوید که حالا بروم این را بخرم و برگردم نماز می‌خوانم. اینکه می‌خواهد برود این را بخرد اتفاقاً مشغول به آن خرید می‌شود و نماز هم از او فوت می‌شود. شاید منظور علامه هم این بوده است که انسان باید آن اسباب مانعه را برای اتیان به تکالیف دفع کند؛ یا در مورد خطا اگر خطا می‌کند باید حواسش را کاملاً جمع کند و متوجه باشد و قضیه را مهمل نگیرد. خلاصه قضیه را شوخی نگیرد و خیلی در اینجا جدیت داشته باشد.

حالا نسبت به این قضیه نسبت به این مورد هست که در اینجا خداوند در امم گذشته و در امم سالفه عواقب و تبعاتی را به وجود می‌آورد، مترتب بر این از باب تنبّه و از باب تذکر خیلی بر این مسامحه سفت می‌گرفت که الآن که موقع نماز است برای چه از منزل بیرون رفتی که فلان چیز را بخری؟! اول باید نماز می‌خواندی؛ گرچه نسیان و خطا در اختیارت نیست ولی تو می‌توانستی اول نماز را بخوانی و بعد بروی خرید و بازار، چرا رفتی منزل رفیقت به ناهار یا شام مشغول شدی؟! اول نماز را بخوان و بعد برو. چرا رفتی در بازار خرید کنی؟! اول نماز را می‌خواندی و بعد می‌رفتی. آن اسباب رادعه و مانعه را نسبت به آنها اتیان نکرده است؛ لذا خطا و نسیان در اینجا پیدا می‌شود. این روایت این را می‌گوید والا اگر ما بر ظهور خطا و نسیان بخواهیم همین آیه را حمل کنیم که «فی کلّ خطا و کلّ نسیان» خدا امم گذشته را به این عذاب مبتلا می‌کرد، این در اینجا خلاف عدل پروردگار است. حالا فرق نمی‌کند، امم گذشته بالأخره آدم بودند. درست است حالا به خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیلی بر ما سهل گرفته است؛ اما این دلیل نمی‌شود که خدا با امم گذشته مثل حیوان رفتار کند، بالأخره آنها هم آدم هستند و آنها هم انسان هستند. حالا بالأخره این امم گذشته هم آدم بودند و از نسل همین آدم ابوالبشر بودند و دلیل نمی‌شود که خدا بر آنها ظلم کند. بله، بر آنها صعب می‌گیرد و «إصر» را بر آنها تحمیل می‌کند؛ ولی ظلم دیگر غلط است، ظلم یعنی تکلیف «ما لا یطاق» که علی‌ای حال غلط است.

پس منظور از این نسیان و خطا همان طوری که این روایت در اینجا می‌فرماید، نسیان و خطایی است که این نسیان و خطا به واسطه اهمال در انجام و اتیان تکالیف عارض شده‌اند نه اینکه نفس خطا و نسیان موجب مؤاخذه شود، روایات این را می‌فرمایند.

بعد در این روایت می‌رسد تا به اینجا:

خودم، امت تو را در مقابل فراموشی و خطا و اشتباه مؤاخذه نخواهم کرد. اگر امت‌های پیشین، دستوری که به آنها داده بودم را فراموش می‌کردند، درهای عذاب به روی آنان گشوده می‌شد که این را از امت تو برداشتم. و امت‌های پیشین در مقابل اشتباهشان، مسئول بودند و کیفر می‌شدند که این هم از امت تو، به واسطه مقام تو در نزد من برداشته شد. «(محقق)

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ إِذَا أَعْطَيْتَنِي ذَلِكَ فَزِدْنِي فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَلْ قَالَ: ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾. يَعْنِي بِالْإِصْرِ الشَّدَائِدِ الَّتِي كَانَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلُنَا فَأَجَابَهُ اللَّهُ إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ تَبَارَكَ إِسْمُهُ: «قَدْ رَفَعْتُ عَنْ أَمَّتِكَ الْأَصَارَ الَّتِي كَانَتْ عَلَى الْأُمَمِ السَّالِفَةِ كُنْتُ لَا أَقْبَلُ صَلَاتَهُمْ إِلَّا فِي بَقَاعٍ مِنَ الْأَرْضِ مَعْلُومَةٍ اخْتَرْتُهَا لَهُمْ وَإِنْ بَغُدْتُ وَقَدْ جَعَلْتُ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِأَمَّتِكَ مَسْجِدًا وَطَهُورًا فَهَذِهِ مِنَ الْأَصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَى الْأُمَمِ قَبْلَكَ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أَمَّتِكَ وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا أَصَابَهُمْ أَدَى مِنْ نَجَاسَةٍ قَرَضُوهَا مِنْ أَجْسَادِهِمْ وَ قَدْ جَعَلْتُ الْمَاءَ لِأَمَّتِكَ طَهُورًا فَهَذِهِ مِنَ الْأَصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أَمَّتِكَ»^١.

توضیحی درباره تفریض از مرحوم شعرانی

البته راجع به این تفریض مرحوم آقای شعرانی یک نحوه توجیهی در اینجا دارند که مقراض در اینجا معنایش با مقراض، کندن نیست.^۲ این قضیه به معنای «کندن» نیست بلکه به یک نحوه‌ای است که اصلاً یک قسمی این از بین برود؛ شاید موجب صدمه می‌شد اما نه اینکه با مقراض و اینها باشد. مثلاً خیلی شدید به یک نحو خیلی شدیدی [مثلاً] با حَجَرِی که به طور کلی حتی موجب خراش و شاید جرحی یا چیزی به وجود می‌آمد؛ ولی منظور از خود تفریض خود قطع با مقراض نیست و آن قطع با مقراض یک قدری بعید می‌آید، البته دلیل می‌آورند و دلیلشان هم در مجموع بد نیست و خوب است. می‌گویند که این چه نحوه چیزی است؟! هر جایی که نجس می‌شود اگر بخواهد قیچی شود و این عمل بخواهد با مقراض انجام شود، عمل غیر عادی است؛ یعنی خدا این طور تکلیف نمی‌کند به اینکه فرض کنید با مقراض ببرید.

و آن قضیه‌ای که راجع به ﴿فَاقْ تَلَوْا أَنْفُسَكُمْ﴾^۳ هست حالا آن یک گناه بسیار بزرگی بوده است که اینها مرتکب شدند و بت پرست شدند و شاید برگشت آن مسئله به همان ارتداد و قتل نفس و اینها بوده است؛ منتها از آن جایی که خدا خواسته بر اینها لطف کند، به جای اینکه همه اینها را بکشد گفته است که مثلاً صبح تا شب یا مثلاً یک ساعت معین ﴿فَاقْ تَلَوْا أَنْفُسَكُمْ﴾ و بعد گفت: ﴿قَتَابَ عَلَى كُمْ﴾ دیگر آن

^۱ الاحتجاج، ج ۱، احتجاجه علیه السلام على اليهود من أحبارهم ممن قرأ الصحف و الكتب في معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم، و كثير من فضائله، ص ۲۱۰.

ترجمه: «[فرمود: از من بخواه،] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾ و منظورش از «إِصْر» شدائد و گرفتاری‌هایی بود که بر اُمّت‌های پیشین ما، تحمیل شده بود که خداوند آن گرفتاری‌ها را از اُمّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مرتفع کرده و فرمود: «دشواری‌هایی که بر اُمّت‌های پیشین بود، از اُمّت تو برداشتم». [در مورد اُمّت‌های پیشین] نماز آن‌ها را مگر در محل‌های معینی که برای ایشان انتخاب کرده بودم هر چند دور بود قبول نمی‌کردم. اما تمام زمین را برای اُمّت تو مسجد و طهور (برای تیمم) قرار دادم. این‌ها از گرفتاری‌های اُمّت‌های سابق بود که از اُمّت تو برداشتم. اُمّت‌های قبل اگر نجاستی به بدنشان وارد می‌شد، باید آن را از بدن می‌تراشیدند و جدا می‌کردند. ولی آب را برای اُمّت تو پاک‌کننده قرار دادم. این هم از گرفتاری‌های اُمّت‌های پیشین بود که از اُمّت تو برطرف نمودم.» (محقق)

^۲ تفسیر نور علی نور، ج ۱ ص ۶۳.

^۳ سوره بقره (۲) آیه ۵۴.

مقداری که کشته شدند مورد رحمت و لطف خدا قرار گرفتند و آن باقی افراد هم خدا آنها را آمرزیده و توبه آنها را قبول کرده است؛ ولی این کیفیت با مبانی جور در نمی آید که مثلاً نجاست را قیچی کنند. بعد روایت می رسد به اینجا که می فرماید:

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ **قال تبارك اسمه: «قد فعلت ذلك بأمّتك و قد رفعت عنهم عظم بلايا الأمم و ذلك حُكمي في جميع الأمم أن لا أكلف خلقاً فوق طاقتهم»**.^۱

بیان و توضیح کلام علامه طهرانی در باب تکلیف بما لا یطاق

در اینجا مرحوم علامه می فرمایند که شکی نیست در اینکه «عدم الطاقه» در تکالیف ابتدایی عقلاً محال است که خداوند حکم به عدم اطاقه کند و حکم به «ما لا یطاق» کند، این در اینجا محال است ولیکن منظور از «ما لا یطاق» تکالیف ثانوی است که این جریمه و جزای برای عصیان و ذنب و یا مثلاً نسیان یا خطا در تکالیف است، فرض کنید یک جریمه ای که این جریمه خیلی «ما لا یطاق» است. منظور از این آیه به اصطلاح این هست، ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ بنابراین منظور از «ما لا یطاق»، «ما لا یطاق البشر و ما لا یطاق طاقة البشرية، الحكم الذی لا یطاقه الغیر مطاق الإنسان أن یفعله أو الله تعالی مثلاً لا یجوز أن یکلفه ابتداءً لأنّه ما لا یطاق.»

با توجه به این قضیه برگشت و مرجع «ما لا یطاق» به جزاء در فعل است نه به معنای حکم ابتدایی، باز برگشت این به جزاء است؛ یعنی معقول نیست که حکم ابتدایی حکم «ما لا یطاق» باشد یعنی کفاره ذنب، کفاره خطا، کفاره نسیان و کفاره این امور را از «ما لا یطاق» قرار ندهد بلکه از «ما یطاق» قرار بدهد. فرض کنید اگر شخصی روزه ماه رمضان را افطار کرده است، مثلاً «صوم ستین یوماً»، «ما لا یطاق» نیست و حالا این دو ماه روزه بگیرد، اشکال ندارد و این «ما لا یطاق» نیست؛ اما اگر قرار باشد بر اینکه جزاء و کفاره افطار «یومٌ واحد» فرض کنید «صوم أسبوع واحد بلا أکلٍ و لا شرب» باشد، این می شود «ما لا یطاق» و فرد می میرد. حالا شاید خدا بر امت گذشته از این کارها انجام می داده است، نمی دانیم. البته آنها صوم صمت و وصال داشتند و صوم صمت و وصال هم خیلی مشکل نیست که روزه از این شب به شب بعد بچسبد و دیگر در بین روز چیزی نخورد. این روزه را به روزه دیگر وصل می کردند، این «ما لا یطاق» نیست؛ اما اگر «ما لا یطاق» باشد این دیگر [معقول] نیست. البته ما هم داریم، گرچه «ما لا یطاق» نیست، در بعضی از جزاها و کفارات که

^۱ الاحتجاج، ج ۱، احتجاجه علیه السلام علی اليهود من أخبارهم ممن قرأ الصحف و الكتب فی معجزات النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و کثیر من فضائله، ص ۲۱۰.

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت: ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ خداوند فرمود: این کار را برای امت تو کردم و بلاهای بزرگ امت ها را از آنها برداشتم و این حکم من در تمام امت هاست که به آنها تکلیفی فراتر از طاقتشان نمی نمایم.» (محقق)

مشکل هستند؛ مثل اینکه اگر شخصی حج بر او واجب شود و نرود واجب است که سال بعد حج را **ولو متسکعاً، علی‌ای نحو کان** برود ولو **ماشياً** ولو با احتمال خطر جدی ولو **مع عدم تخلیه السرب** واجب است که به حج برود^۱ یعنی این قدر در مورد حج خداوند شدید برخورد می‌کند و شدید مقابله می‌کند؛ ولی نسبت به امور دیگر نه، نسبت به مسائل دیگر به این کیفیت نداریم که به این نحو باشد ولی در مورد حج این طور است. حالا در مورد «**ما لا یطاق**» در این آیه در اینجا مرحوم علامه می‌فرمایند که منظور از «**ما لا یطاق**» یعنی احکامی که جزاء و کفاره برای اهمال و خطا و نسیان یا گناه برای مکلف است، منظور از «**ما لا یطاق**» است والا احکام ابتدایی نیست.

البته کلام ایشان در اینکه «**ما لا یطاق**» حکم ابتدایی نمی‌تواند باشد، صحیح است و به اصطلاح اشکالی در اینجا ندارد. دلیلی ندارد که حکم ابتدایی حکم «**ما لا یطاق**» باشد مگر در موارد خاصه؛ مثل اینکه اگر حرب و جهادی باشد علی‌ای نحو کان؛ البته در آیه دارد که ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً﴾^۲ ولو انسان قطع داشته باشد که شکست می‌خورد؛ ولی در این حال دفاع از اسلام لازم و واجب است، البته در بعضی از موارد با شرایطی، نه در همه موارد. ولی همان طوری که عرض شد صحبت در این است که راجع به جزاء برای این حکم ممکن است ما معنای «**ما لا یطاق**» را یک معنایی بگیریم که مافوق طاقت، یعنی به اصطلاح حکمی که مافوق طاقت است به این عنوان که از تحت قدرت مکلف خارج است یعنی جزاء و عقابی که از تحت قدرت خارج است، اگر این باشد پس در این صورت مساوی با امانت است و فرق نمی‌کند، چیزی که از تحت قدرت بشر خارج است یعنی نمی‌تواند آن را انجام بدهد، حالا یا اینکه به حال موت می‌افتد یا اینکه اصلاً به حال موت نمی‌افتد بلکه به حال مرضی می‌افتد که مسلوب الاختیار است، علی‌ای حال خارج از قدرت است نه اینکه مساوی با قدرت باشد.

همان طوری که در جلسه قبل عرض کردیم طاقت یعنی مساوی بودن و آن مساوی بودن اشکال ندارد. ممکن است خداوند تکلیف کند و ممکن است خداوند تکلیف...

...اشکالی ندارد، اما اینکه روزه را باید بگیری ولو اینکه به موت منتهی شود، این تکلیف عقلایی نیست؛ یعنی منظور از تکلیف این نیست که موتی در اینجا پیدا شود **إلا فی موارد خاصه** مثل جهاد و امثال ذلک؛ اما تکلیف به صلاة و صوم و امثال ذلک منظورش انتهاء به امانت است؛ بلکه منظور این است که در حال حیات و در حال عیش و در حال سهولت این تکلیف تحقق پیدا کند و این قضیه اصلاً با اصل تکلیف منافات دارد. بناءً علی هذا منظور از «**ما لا یطاق**» در اینجا همان طوری که خود مرحوم علامه می‌فرمایند یک نوع تحمیلی که

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۳۱۳.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹.

«لا يَتَحَمَّلُ عَادَتًا»، «عادتا» این جزاء و کفاره و این تکلیف به واسطه گناه، به واسطه سهل، به واسطه تساهل و به واسطه اهمال «لا يَتَحَمَّلُ عَادَتًا» باشد که این «ما لا يطاق» است.

علی‌ای نحوکان بر هر قسم که ما بگیریم، روایات دیگری هم این مسئله را تأیید می‌کند. روایت دیگری در اصول کافی هست که می‌فرماید:

عن أبي داود المُستَرَقِّ قال: حَدَّثَنِي عمرو بنُ مروان قال: سَمِعْتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي أَرْبَعُ خِصَالٍ خَطَايَاهَا وَنِسْيَانُهَا وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَمْ يُطِيقُوا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَكَا تَحْمِلُ عَلَيْنَا إصْرُ الرَّءِيسِ أَلَمْ تَكُنْ عَلَيَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَكَا تُحْمِلُ نَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ وَ قَوْلُهُ: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلَّ مِنْهُ مُطْمَئِنُّ بِآلِ يَمِينٍ﴾»^۲.

معنای «ما لا يطيقون» در روایات

و نظایر این روایاتی هست که می‌خوانیم. علی‌ای حال باز آن حکمی که از این آیات مستفاد می‌شود این است که «ما لا يطيقون» عبارت از آن تکلیفی است که «عادتا لا يتحمله الناس» نه‌اینکه «ما لا يطيقون» یعنی برای آنها مشکل است، آنچه که مشکل است را «ما لا يطيقون» نمی‌گویند. تکلیف به «ما لا يطاق» یعنی «ممتنع حصوله أو صعب بنحو لا يتحمله عادتا الأشخاص العادي»، اینها نمی‌توانند تحمل کنند. بناءً علی‌هذا سیاق آیه باینکه در اوّلش خطا و نسیان هست ولی منظور از خطا و نسیان عبارت از یک مؤاخذه‌ای است از یک قصوری که آن قصور موجب برای حکم به «ما لا يطاق» است.

من‌باب‌مثال شخصی در یک مسئله بسیار مهم اهمال می‌کند، این مستوجب عفو نیست و باید عقاب شود. پس منظور از خطا و نسیان در اینجا عبارت از خطا و نسیانی است که شخص اهمال نمی‌کند؛ اهمال جدی و تساهل جدی را ندارد؛ الاً اینکه خیلی توجه نمی‌کند و یک‌دفعه ممکن است یک صلاتی از او فوت شود، خیلی توجه نمی‌کند و یک وقت ممکن است یک روزه از او فوت شود و به اصطلاح افطار کند؛ یعنی به یک نحوی عمل کند که موجب بطلان روزه‌اش شود. این مورد، مورد خطا و نسیان است نه در هر موردی. بعد

^۱ سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.

^۲ الکافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب ما رُفِعَ عن الأُمَّة، ص ۴۶۲، ح ۱.

ترجمه: «عمرو بن مروان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: چهار خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه به زور به آن وادار شوند، آنچه تاب آن را ندارند، و این است معنای گفتار خدای عزوجل: "پروردگارا مگیر بر ما اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم، پروردگارا تکلیف‌های سنگین را بر ما بار مکن چنانچه به آنان که پیش از ما بودند بار کردی، پروردگارا به ما تحمیل مکن آنچه ما تاب آن را نداریم" و گفتار دیگر او "مگر آنکه وادار شود به ناخواه درحالی که دلش مطمئن به ایمان است".» (محقق)

این خطا و نسیان در چنین وضعیتی یک خطا و نسیان، نفسش یک مسئله اختیاری است که مترتب بر امر تساهلی است که نسبت به خود شخص است. علی‌ای‌حال همان‌طوری‌که عرض کردم سیاق این روایت تا اینجایی که ما داریم صحبت می‌کنیم، سیاق امور اختیاریه عادیه عرفیه نیست؛ بلکه امور غیر عادیه‌ای است که یا مکلف مسلوب اختیار است مانند اکراه و اضطرار یا مانند «ما لا یطیقون» است؛ یا اینکه اختیار او در فعل، مساوق با تحمل مشقت غیر عادی است که «ما لا یطیقون» شامل این خواهد شد، این سیاق این روایت است.

دلالت «ما لا یعلمون» بر اساس سیاق بقیه فقرات روایت

علی‌ای‌حال چه بر آن مبنایی که ما در جلسه قبل عرض کردیم که منظور این است که آن آثار تکوینی کدورت و ظلمت یا اینکه آثار وضعی آن را خداوند رفع کند، یا آنچه را که بعضی مثل مرحوم علامه و دیگران - حالا کلام آنها را هم نقل می‌کنیم - بیان کردند که آثار تکلیفی جزایی را مترتب بر این روایت کرده‌اند. علی‌ای‌حال هر کدام از این دو معنا را بگیریم باز «ما لا یعلمون» دلالت بر این جهل بسیطی که در شبهات حکمیه است ندارد؛ بلکه به سیاق بقیه فقرات، دلالت بر عدم التفات نسبت به مورد می‌کند که اگر به واسطه «ما لا یعلمون» یک حکمی را انجام بدهیم، درحالی‌که می‌بایست ملتفت باشیم و انجام ندهیم، اگر انجام بدهیم در این صورت عواقبش را خداوند در اینجا بردارد، باز در اینجا مسئله مورد استدلال حدیث رفع برای برائت نمی‌تواند باشد.

امروز که رفتیم خانه ما را ضعف گرفت. من معمولاً سحری نمی‌خورم و مثل اینکه سحری نمی‌خوریم بهتر است، خلاصه رفتیم خانه و ضعف کردیم. مجبراً نبودم و مکرهاً هم نبودم ولی بالأخره مکره شدیم و به زور به ما خوراندند، گفتیم چه طرز روزه گرفتن است؟! دیشب شامت این‌طور، بعد حالا می‌بینیم که الآن همین‌طور اثر گذاشته است، من صبح‌ها معمولاً نمی‌توانم سحری بخورم، میل ندارم. همان افطار که می‌کنیم تا شب بعدش حالم خوب است و طوری نیست؛ ولی دیشب غذایی که تا شب بعد بکشانیم نداریم، نخوردیم. نان پنیر سبزی خوردیم و خلاصه این‌هم پنچرمان کرد. خیال می‌کنیم هنوز جوان هستیم.

پرسش و پاسخ

سیره عقلائیه، ناظر به کلیات یا جزئیات؟

تلمیذ: سیره عقلائیه ناظر به جزئیات نیست بلکه ناظر به کلیات است.

استاد: بله ناظر به کلیات است، اگر هم در هر جا ناظر به جزئیات بود آن‌هم از باب یک امر عرف است؛ یعنی از باب یک امر متعارف عرفی است والا من باب‌مثال یک سیره عقلائیه نمی‌آید یک امر غیر عقلانی را ارزش و بها و قیمت بدهد؛ بلکه سیره عقلائیه در اینجا آن امر عقلانی را مطابق با شرایط محیط و شرایط افراد

تقریر می‌کند. مثلاً سیره عقلانیة می‌گوید که معاملات که این معاملات مثلاً از هزار دلار یا یک میلیون تومان کمتر است، ممیز هم می‌تواند این معاملات را انجام بدهد و فرض کنید معاملاتی که پانصد هزار تومان است، حالا ممیز دوازده‌ساله موتور و Bicycle (دوچرخه) خودش را می‌فروشد. فرض کنید این می‌تواند انجام بدهد آن‌وقت بر این اساس مسائل حقوقی در محاکم و اینها مرتب می‌شود، مثلاً اگر شهادت بدهد یا اگر اعتراف کند که من موتورم را به این فروختم، این ممضاة است؛ ولی اگر سیره عقلانیة بگوید که ممیز نباید معاملاتی که از هزار دلار بیشتر باشد انجام بدهد، این سیره عقلانیة ممضاة است؛ نه از باب تعبّد، بلکه از باب اینکه عقل در نگاه به عرف و به شرایط عرفی یک موضوعی را برای ترتّب حکم متحقق می‌کند. ممکن است یک شهری باشد که بچه‌های ممیز آنها مثل افراد بیست‌ساله فهم داشته باشند، سیره عقلانیة در آنجا این است که **أزید من ألف** دلار هم می‌شود در آنجا معاملات انجام شود. ممکن است در یک شهری باشند که **خمسین** دلار هم برای ممیز زیاد باشد، در آنجا سیره عقلانیة این است که جلوی این را بگیرد و منع کند.

مصادیقی را که عقل تعیین می‌کند براساس مستقلّات عقلیه نیست؛ بلکه براساس نظر به شرایط محیط است؛ شرایط محیط و عرف می‌آید یک سیره‌ای را قرار می‌دهد و بر آن اساس حکم می‌کند. فرض کنید در مسائل فرهنگی، ثقافی، اجتماعی، معاملات و اینها سیره عقلانیة تابع همان قضیه و مسئله عرف است.

نقد دیدگاه تفکیک عقل افلاطونی از عقل عرفی

... قضیه مناظره‌ای بود - من دیدم بین آقای مصباح و شخص دیگر - اشتباه آقای مصباح در اینجا این بود که ایشان دو عقل درست کرد و گفت که یک عقل، عقل افلاطونی است که قائل به مستقلّات عقلیه است و یک عقل، عقل عرفی است که مردم آن را عقل می‌دانند.

ما دو عقل نداریم، ما یک عقل بیشتر نداریم. فرض کنید ما از کجا بفهمیم آن قاضی که الآن در محکمه می‌رود و قضاوت می‌کند، آیا تا قبل از ورود به محکمه عقل عرفی دارد بعد همین که وارد محکمه می‌شود از داخل چمدانش عقل افلاطونی را درمی‌آورد و در خودش می‌گذارد و وارد محکمه می‌شود یا نه، با همان عقلی که در بیرون هست در محکمه هست؟! یک عقل است. بله، صحبت در این است که این عقلی که ما داریم چون عالم به مصالح و مفساد نفس‌الأمریه من جمیع الجهات نیست و «**خفی علیه المصالح و المفساد و لهذا إنّنا نضطر بالالتجاء إلى الشارع**»، از این باب است نه از این باب است که ما دو عقل داریم، از کجا شما می‌گویید که دو عقل دارید؟! آیا شما در خودتان دو عقل دیده‌اید؟! یک عقلی که مستقلّات عقلیه؛ حسن عدل، حسن رأفت، حسن اکرام، وجوب شکر منعم، حرمت ظلم، حرمت خلاف عدل، حرمت معصیت با شارع و عصیان با شارع و اینها را حکم کند و یک عقلی هم در مسائل عادی مثل حقوق مدنی، حقوق اجتماعی، حقوق کیفری و اینها حکم کند و این هم یک عقل است.

نه ما چنین چیزی نمی فهمیم، یک عقل بیشتر نداریم؛ همان عقلی که حکم به مستقالات عقلیه می کند، همان عقل حکم به قبح **مأة جلدۑ** برای زانی می کند، نمی کند؟! حالا من مثال می زنم، اگر شارع حکم به **مأة جلدۑ** نداشت، عقل شما حکم به **مأة جلدۑ** می کرد؟! عقل می گوید که این راضی است و او هم راضی است پس دیگر چه می خواهید؟!

بله؛ مرد راضی است و زن هم راضی است، خیلی خوب دوتا راضی یک عملی را انجام دادند مگر کار بد کردند؟! خیلی هم خوب کردند!

تلمیذ: شارع هم در اینجا کاری نکرده است و فقط گفته که خطبه بخوان. آیا در مورد نکاح در خطبه مصلحت گنجانده شده است؟ اینکه می گویند که زنا کرده است، زنا یعنی چه؟ زنا باید تفسیر شود. زنا به این معنا که خطبه نخوانده است؟! استاد: بله.

تلمیذ: یعنی شارع آمده مصلحت را فقط روی خطبه خواندنش گذاشته است؟!

استاد: بله دیگر، زنا آن است که بدون خطبه و... اگر تازه ما قائل به معاطات در اینجا بشویم که اصلاً مسئله از ریشه [اشکال] پیدا می کند. فرض کنید در یک شرایطی است که در آن شرایط نمی توانند ازدواج کنند؛ من باب مثال زن در عده متوفی قرار دارد، حالا ما در این مورد بحث می کنیم که دیگر اصلاً احترام متوفی باید محفوظ باشد تا اینکه [بعد ازدواج] کنند. حالا یک اشتباهی کردند، برای اشتباه که نباید سرشان را برید و نباید ذبحشان کرد، یک سیلی در گوش این بز و یکی هم در گوش او بز و بگو آقا چرا این طور کردید؟! اما صد ضربه زدن تلق و تلوق برای چه؟! چه کسی این کار را می کند؟! حالا می بینیم که شارع آمده است چنین کاری را انجام داده است. این کاری که الآن شارع انجام داده است برای چیست؟! آیا برای نفس عمل است یا اینکه نه برای دفع یک مضار است؟! و لهذا شارع در نفس زنا نیامده است که این حکم را بیاورد؛ بلکه درباره زنایی آورده است که آن زنا چهاراً باشد و **أربعة شهدا** شاهد باشند - همه اینها را من عرض کرده ام - والا یک خطبه خواندن که این حرف ها را ندارد و خیلی به اصطلاح مشکلی ندارد. آن زنایی که طرف بالای تپه رفته است، این را باید گرفت تا دیگر مثلاً در جامعه هرج و مرج نشود، تا دیگر در خیابان هر کسی یک کسی را بردارد و آزاد باشد!

اگر بخواهند جلوی هرج و مرج را بگیرند، این کار را انجام می دهند والا این هم راضی است و آن هم راضی است؛ حالا فوقش بگوید که کار خلاف کرده اند گوششان را می گیریم، دیگر صد ضربه شلاق چرا؟! اصلاً کدام عقلی حکم می کند؟! همان عقلی که حکم به قبح ظلم می کند همان عقل می گوید که **هذا ظلم**. اگر به زور و عنف می آمد تجاوز به این زن می کرد این محل بحث است و تازه تجاوز هم کرده است و چیزی از او

کم نشده است! حالا بر فرض هم که آمده به عنف این کار را انجام داده است، جزای عنف صد ضربه که نیست، فرض کنید پنج ضربه اش بزنید یا جریمه اش کنید. این معنایش این است که شارع در اینجا منظور دیگری را خواسته لحاظ کند مثلاً [به خاطر] هرج و مرج در اجتماع و آثار سویی که مترتب می شود؛ تکویناً بر خود طرفین و نظام اجتماع مترتب می شود، برای این شارع شدید گرفته است. ممکن است عقل نسبت به این مسائل جاهل باشد، بله از این نقطه نظر حکم شارع اعلیٰ از حکم عقولی است که ما داریم.

تلمیذ: مولوی هم عقل جزئی و عقل کلی تقسیم می کند؟ پس این چطور تقسیم می کند؟
استاد: بله، عقل جزئی عقول ناقصه است دیگر؛ یعنی عقولی که نظر به جزئیات و مصادیق دارند والا نه به معنای عقلی است که عقل افلاطونی نیست، آن عقل کلی عقلی است که به عقل مجرد می رسد.
تلمیذ: یعنی مراتب دارد؟

استاد: بله، یک عقل است متنها آن یک عقل مراتب پیدا می کند. دو عقل نیست.
اللهم صل علی محمد و آل محمد